

گفت‌وگو

گفت‌وگوی «شرق» با نماینده مجلس درباره بازگشت تنش به خلیج فارس

منطقه بر مدار ابهام



زه‌ره فراهانی: خلیج فارس بار دیگر وارد چرخه‌ای از ابهام و تنش شده است؛ چرخه‌ای که در آن دیپلماسی و میدان، هم‌زمان پیش می‌روند، اما الزاما به یک مقصد نمی‌رسند. شامگاه گذشته، در شرایطی که رایزنی‌های ایران و عمان درباره تنگه هرمز ادامه داشت و تا ساعات ابتدایی صبح روایت رسمی روشنی از سرنوشت این گفت‌وگوها منتشر نشده بود، مجموعه‌ای از تحولات میدانی، فضای امنیتی منطقه را وارد مرحله‌ای تازه کرد. انتشار خبرهایی درباره رد پیشنهاد عمان از سوی ایران، هم‌زمان با افزایش تحرکات نظامی، نشان داد پرونده تنگه هرمز همچنان یکی از مهم‌ترین روزه‌های ژئوپلیتیکی غرب آسیا باقی مانده است. هم‌زمان، حضور دونالد ترامپ، بنیامین نتانیاهو و ولودیمیر زلنسکی در آمریکا و رایزنی‌های فشرده میان آنها، در کنار تشدید ادبیات تهدیدآمیز واشینگتن، نگاه‌ها را به سمت آرایش تازه بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای معطوف کرد. در فاصله‌ای کوتاه، گزارش‌هایی از تحولات نظامی در منطقه منتشر شد؛ تحولاتی که در کنار ادامه حملات در آب‌راه‌های جنوبی و افزایش تحرکات امنیتی، بار دیگر احتمال ورود منطقه به دور تازه‌ای از تنش را پررنگ کرده است. در چنین شرایطی، تنگه هرمز دیگر تنها یک گذرگاه راهبردی انرژی نیست؛ این آبراه به نقطه تلاقی دیپلماسی، بازدارندگی و رقابت قدرت‌ها تبدیل شده است. بر تحول پیرامون آن، تنها بر امنیت کشتیرانی یا بازار نفت اثر نمی‌گذارد، بلکه می‌تواند معادلات سیاسی و امنیتی منطقه را نیز دستخوش تغییر کند. به همین دلیل، هر خبر از میز مذاکره، هم‌زمان در میدان نیز معنا پیدا می‌کند و هر تحول میدانی، بر آینده گفت‌وگوها سایه می‌اندازد. پرسش اصلی اکنون این است که آیا کانال‌های دیپلماتیک همچنان توان مهار بحران را دارند یا تحولات میدانی، ابتکار عمل را از سیاست گرفته‌اند؟ فداحسین مالکی، عضو کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس، معتقد است تحولات اخیر منطقه را نمی‌توان مجموعه‌ای از رخداد‌های پراکنده دانست. از نگاه او، آنچه امروز در غرب آسیا و حتی فراتر از آن جریان دارد، نشان‌دهنده ورود منطقه به مرحله‌ای «فوق‌العاده پیچیده و شکننده» است؛ مرحله‌ای که هر تحول جدید می‌تواند زنجیره‌ای از واکنش‌ها را در پی داشته باشد و دامنه بحران را گسترش دهد.

منطقه در آستانه یک بازآرایی امنیتی است

مالکی با اشاره به آنچه حمله به یک شناور ایرانی و همچنین حملات اخیر به مواضعی در عراق عنوان می‌کند، مدعی است این رخدادها را باید در چارچوب راهبرد آمریکا و اسرائیل برای افزایش فشار بر ایران تحلیل کرد. به اعتقاد او، هدف از این اقدامات، گشودن جبهه‌های جدید علیه جمهوری اسلامی و شکاندن دامنه تنش به مناطق تازه است؛ روندی که در صورت استمرار، می‌تواند منطقه را وارد یک جنگ گسترده و فرسایشی کند؛ جنگی که به گفته او، تنها محدود به کشورهای درگیر نخواهد ماند و پیامدهای آن کل منطقه و حتی فراتر از آن را تحت تأثیر قرار خواهد داد. او ریشه این تحرکات را در تکاملی‌های سیاسی و امنیتی آمریکا و اسرائیل می‌داند و معتقد است دولت ترامپ در پی آن است که با ایجاد یک دستاورد جدید در عرصه سیاست خارجی، بخشی از فشارهای داخلی و خارجی خود را جبران کند. از نگاه این عضو کمیسیون امنیت ملی، افزایش تحرکات امنیتی و نظامی در منطقه نیز در همین چارچوب قابل ارزیابی است. مالکی در ادامه به تغییر رویکرد امنیتی ایران اشاره می‌کند و می‌گوید تهران دیگر صرفا بر بازدارندگی متعارف تکیه ندارد. به گفته او، راهبرد جدید ایران بر این اصل استوار است که اگر تهدیدی متوجه کشور شود، پاسخ آن هم سریع خواهد بود و هم در صورت ضرورت می‌تواند پیش‌دستانه انجام شود. او تأکید می‌کند این رویکرد به معنای اقدام نظامی بدون محاسبه یا حملات کور نیست، بلکه به این معناست که ایران اجازه نخواهد داد تهدیدها بدون پاسخ باقی بمانند. به گفته مالکی، در موضوع اوکراین نیز اگرچه چمقام‌های کیف با دستگاه دیپلماسی ایران تماس گرفته و تلاش کرده‌اند برخی رخدادها را توضیح دهند، اما این مسئله تغییری در ارزیابی تهران ایجاد نخواهد کرد. او معتقد است ورود اوکراین به چنین مسیری، بیش از هر چیز به زیان خود این کشور خواهد بود؛ چراکه از یک سو توان نظامی آن در برابر روسیه تقسیم می‌شود و از سوی دیگر، به تعبیر او، زمینه گسترش دامنه درگیری‌ها را فراهم می‌کند. این نماینده مجلس همچنین با اشاره به تحولات عراق، نسبت به ورود عربستان به آنچه «طراحی آمریکا و رژیم صهیونیستی» توصیف می‌کند، هشدار می‌دهد. به اعتقاد او، ریاض نباید تصور کند همراهی با سیاست‌های واشینگتن می‌تواند امنیت بیشتری برای این کشور ایجاد کند؛ زیرا هرگونه گسترش بحران، امنیت همه بازیگران منطقه را تحت تأثیر قرار خواهد داد.

منطقه در مدار محاسبات چندلایه

در میانه این فضای پیچیده، آنچه بیش از هر عامل دیگری معادلات را دشوار می‌کند، هم‌زمانی چندین فرایند موازی است. از یک سو، تنگه هرمز به کانونی برای آزمون مرزهای دیپلماسی و بازدارندگی بدل شده و بر پیشنهاد یا ردی، واکنش‌های زنجیره‌ای در میدان و بازار انرژی برمی‌انگیزد. از سوی دیگر، همشبنینی رهبران آمریکا، اسرائیل و اوکراین در واشینگتن، نشان از شکل‌گیری یک هم‌افزایی تاکتیکی دارد که می‌کوشد محور مقاومت را در چند جبهه هم‌زمان تحت فشار قرار دهد. در چنین فضایی، تحلیل صرفا نظامی یا سیاسی، تصویر ناقصی از واقعیت به دست می‌دهد. آنچه امروز در غرب آسیا جریان دارد، تلفیقی از محاسبات انتخاباتی در آمریکا، جاه‌طلبی‌های امنیتی اسرائیل برای بازتعریف معادلات بازدارندگی و اراده تهران برای حفظ ابتکار عمل در معادله‌ای است که دیگر صرفا دوجانبه نیست. حضور بازیگرانی همچون عربستان و امارات نیز که با حرکتی محتاطانه اما تأثیرگذار، سعی در مدیریت ریسک‌های پیرامونی دارند، بر پیچیدگی این یازل افزوده است. نکته کلیدی اما در نوع نگاه ایران به این تحولات نهفته است. براساس اظهارات مقام‌هایی همچون مالکی، تهران از الگوی صرفا واکنشی فاصله گرفته و به سمت راهبرد «پاسخ‌دهی متناسب و پیش‌دستانه» حرکت کرده است؛ رویکردی که می‌کوشد هزینه‌های هر گونه تنش آفرینی را برای طرف مقابل بالا ببرد، بی‌آنکه خواهان گسترش دامنه درگیری باشد. اما این راهبرد نیز در برابر سیالیت صحنه سیاست منطقه، با آزمون‌های دشواری روبه‌رو است؛ به‌ویژه که بازیگران متعدد، هر یک با محاسبات خاص خود، به تقویت یا تضعیف آرایش موجود می‌پردازند. در یک جمله، منطقه امروز نه در مسیر جنگ تمام‌عیار قرار دارد و نه در آستانه صلحی پایدار، بلکه در مدار «تنش حساب‌شده» و «دیپلماسی موازی» حرکت می‌کند؛ مدارهایی که گاهی با یک خبر، حمله یا یک بیانیه می‌توانند مسیر خود را ناگهانی تغییر دهند. آنچه باقی می‌ماند، این حقیقت تلخ و روشن است که در این منطقه بحران خیز، هیچ‌گاه نباید از شگفتی‌های فردا غافل شد.

عبدالرحمن فتح‌اللهی؛ روابط ایران و ایالات متحده از نخستین روزهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون، همواره در معرض فراز و فرودهای عمیق و تعیین‌کننده‌ای بوده است؛ فراز و فرودهایی که نه‌تنها بر مناسبات دوجانبه، بلکه بر بسیاری از تحولات سیاست داخلی، سیاست خارجی و معادلات امنیتی و اقتصادی ایران نیز سایه افکنده است. امروز نیز پس از عبور از راهبرد «نه جنگ، نه مذاکره» به نظر می‌رسد دوکشور وارد مرحله‌ای تازه شده‌اند؛ مرحله‌ای که در آن، جنگ و مذاکره به‌طور هم‌زمان در جریان است و پس از جنگ ۱۲ روزه، چرخه‌ای از تقابل و تفاهم، تنش و گفت‌وگو، به ویژگی اصلی روابط تهران و واشینگتن تبدیل شده است. اینکه دو طرف اکنون در چه نقطه‌ای از این مسیر ایستاده‌اند، چه اهداف و اولویت‌هایی را دنبال می‌کنند و چشم‌انداز این رویارویی پیچیده به کدام سو خواهد رفت، موضوع گفت‌وگوی پیش‌رو با علی اصغر زرگر، تحلیلگر ارشد مسائل بین‌الملل است.

●●●
حمین اول بحث درباره یکی از اظهارنظرهای اخیر شما درخصوص مسئله بازدارندگی و سلاح هسته‌ای که عنوان کردید صحبت کنیم، گفتید ایران در میانه سه دور مذاکره هدف حمله قرار گرفت و اگر از توان بازدارندگی هسته‌ای برخوردار بود، چنین اتفاقاتی رخ نمی‌داد. روشن‌ترین نمونه برای نقد این گزاره، خود ایران است. تهران در مقطعی به پاکستان، به‌عنوان تنها کشور اسلامی دارای سلاح هسته‌ای، حمله کرده و در مقاطع دیگری نیز وارد تقابل نظامی مستقیم با اسرائیل، تنها قدرت هسته‌ای خاورمیانه شده است. جنگ ایران و آمریکا هم که بماند. اگر قرار بود سلاح هسته‌ای به‌تنهایی ضامن بازدارندگی باشد، اساسا چنین رویارویی‌هایی نباید رخ می‌داد. آیا این واقعیت نشان نمی‌دهد که بازدارندگی هسته‌ای، دست‌کم به شکل کلاسیک آن، دیگر کارایی گذشته را ندارد یا حداقل، کارایی آن کمتر از قبل شده است؟

خوب است که گفت‌وگو را با یکی از چالش‌برانگیزترین موضوعات آغاز کرده‌اید. ولی از منظر من، نقطه آغاز را اشتباه انتخاب کردید.

ح چرا؟

چون شروع این بحث آن است که ایران در جایگاه آغازگر جنگ یا اقدام تهاجمی قرار نداشته، بلکه در معرض حمله قرار گرفته است. به بیان دیگر، ما نه جنگی را علیه کشوری آغاز کرده‌ایم و نه در پی ایجاد تنش یا درگیری بوده‌ایم؛ آنچه در دستور کار قرار داشته، تأمین امنیت و دفاع از کشور در برابر تهدیدات و حملات خارجی است. از همین رو، هنگامی که درباره بازدارندگی سخن می‌گوییم، باید این واقعیت را نیز در نظر داشت که مسئله اصلی، واکنش به تهدیداتی است که از بیرون بر کشور تحمیل شده و نه طراحی یا آغاز یک جنگ از سوی ایران.

ح همین جا بحث را متوقف کنیم؛ زیرا تصور می‌کنم پاسخ شما تا این حد جامع نباشد. من اساسا دربارۀ دفاعی یا تهاجمی‌بودن رفتار ایران سؤال نکردم. اتفاقا حمله ایران به پاکستان نیز همان‌گونه که خودتان می‌دانید، در پاسخ به اقدامات گروه‌هایی مانند جیش‌العدل بود، نه یک اقدام تهاجمی کلاسیک. حملات ایران به اسرائیل و حتی رویارویی با آمریکا نیز در واکنش به جنگ‌های تحمیلی یک سال اخیر انجام شد. بنابراین، مسئله من حمایت تهاجمی یا تدافعی عملیات‌های ایران نیست؛ مسئله این است که ایران با وجود آگاهی از اینکه طرف مقابل از توان هسته‌ای برخوردار است، باز هم وارد تقابل نظامی شد. اگر سلاح هسته‌ای بازدارندگی مطلق ایجاد می‌کرد، اساسا چنین تصمیمی نباید اتخاذ می‌شد. آیا همین رفتار ایران، مهم‌ترین دلیل بر

محدودبودن کارآمدی بازدارندگی هسته‌ای نیست؟ آنچه ما دنبال آن می‌کنیم، ایجاد یک سازوکار دفاعی است و این دفاع باید قابل اتکا باشد. به بیان دیگر، کشور نیازمند یک سپر دفاعی مؤثر است. این سپر می‌تواند اشکال مختلفی داشته باشد؛ ممکن است توان هسته‌ای باشد، ممکن است انسجام ملی، فناوری پیشرفته یا حتی ائتلاف با قدرت‌های دیگر باشد. اصل موضوع، برخورداری از یک پشتوانه دفاعی است که امنیت کشور را تضمین کند. اینکه این سپر دقیقا چه ماهیتی داشته باشد، محل بحث و تفسیر است، اما اصل ضرورت وجود آن، از نظر من، انکارناپذیر است.

ح این پاسخ شما شکل بحث را عوض کرد. در مصاحبه پیشین، این‌گونه برداشت شد که اگر ایران به سلاح هسته‌ای مجهز بود، آن حملات اسار سخا رخ نمی‌داد؛ اما اکنون عنوان کردید که بازدارندگی می‌تواند از مسیرهای دیگری مانند انسجام ملی، فناوری یا ائتلاف‌های بین‌المللی نیز حاصل شود. آیا این به معنای آن نیست که خود شما نیز بازدارندگی را منحصر به سلاح هسته‌ای نمی‌دانید؟

نه لزوما. ببینید بازدارندگی لزوما به یک ابزار محدود نمی‌شود. آنچه اهمیت دارد، این است که کشور از یک سپر دفاعی مطمئن برخوردار باشد. اینکه این سپر چه ترکیبی داشته باشد، موضوع دیگری است. ممکن است بخشی از آن توان نظامی باشد، بخشی فناوری، بخشی انسجام ملی و بخشی نیز روابط و ائتلاف‌های بین‌المللی. مهم این است که طرف مقابل به این جمع‌بندی برسد که هزینه حمله به ایران بسیار سنگین خواهد بود.

ح با این حال، هنوز پرسش نخست پابرجاست. اگر خود ایران علیه دو قدرت هسته‌ای دست به اقدام نظامی زده است، آیا این واقعیت نشان نمی‌دهد که حتی وجود سلاح هسته‌ای نیز مانع تصمیم به حمله نمی‌شود؟ به بیان دیگر، آیا رفتار عملی دولت‌ها، نظریه کلاسیک بازدارندگی هسته‌ای را نقض نمی‌کند؟

من هم فتمت که باید میان «فداع» و «حمله» تفاوت قائل شد. این دو مقوله کاملا از یکدیگر متمایز هستند. اما اجازه دهید بحث را از زاویه‌ای دیگر آغاز کنم.

ح اجازه دهید هنوز از اصل سؤال فاصله نگیریم و دوباره آن را تکرار کنم. من همچنان درباره کارآمدی سلاح هسته‌ای صحبت می‌کنم. نه درباره ماهیت دفاع یا حمله؛ زیرا اگر کشوری با علم به هسته‌ای‌بودن طرف مقابل وارد درگیری شود، این یعنی بمب اتم دیگر آن نقش بازدارنده مطلق دوران جنگ سرد را ایفا نمی‌کند و... به نظر من، مسئله اصلی امروز ایران نه داشتن یا نداشتن بمب اتم است، نه مذاکرات و نه حتی توافق با آمریکا؛ مسئله‌ا اساسی این است که کشوری با جمعیتی حدود ۸۰ میلیون نفر،

واکاوی موقعیت کنونی مناقشه ایران و آمریکا در گفت‌وگو با علی اصغر زرگر

امنیت ایران در گذراز بازدارندگی کلاسیک



این وسعت سرزمینی و این امکانات، در شرایطی قرار گرفته که کشورهایی مانند آمریکا و اسرائیل هر زمان که اراده کنند، چه در جریان مذاکرات و چه خارج از آن، به آن حمله می‌کنند و زیرساخت‌هایش را هدف قرار می‌دهند. سپس هر زمان که بخواهند، دوباره از مذاکره سخن می‌گویند.

ح یعنی از نگاه شما، مسئله اصلی نه خود بمب هسته‌ای، بلکه فقدان یک بازدارندگی مؤثر است؟
دقیقا. این وضعیت باید پایان یابد. به اعتقاد من، کشور باید به سطحی از بازدارندگی برسد که هیچ طرفی نتواند هر زمان که اراده کرد به ایران حمله کند و کشور را در وضعیت نه جنگ و نه صلح و در شرایط بی‌ثباتی دائمی قرار دهد.

ح پس اگر بخواهیم جمع‌بندی کنیم، شما همچنان معتقدید ایران به یک بازدارندگی مؤثر نیاز دارد. اما این بازدارندگی را الزاما معادل سلاح هسته‌ای نمی‌دانید و آن را مجموعه‌ای از مؤلفه‌های سخت و نرم، از توان نظامی و فناوری گرفته تا انسجام ملی و دیپلماسی، تلقی می‌کنید؟

برداشت من همین است. اینکه این بازدارندگی دقیقا با چه ابزار یا چه ترکیبی از ابزارها محقق شود، محل بحث کارشناسی است، اما اصل مسئله از نظر من روشن است؛ ایران باید به نقطه‌ای برسد که هیچ قدرتی نتواند هر زمان که بخواهد، زیرساخت‌های کشور را هدف قرار دهد. امنیت ملی را مختل کند و سپس دوباره با همان کشور پای میز مذاکره بنشیند. به اعتقاد من، مسئولان و تصمیم‌گیران کشور باید برای رسیدن به چنین سطحی از بازدارندگی، تدبیری اساسی بیندیشند. البته من هنوز هم اعتقاد دارم که داشتن سلاح هسته‌ای در کنار سایر ابزار بازدارندگی برای ایران ضروری است. اصل داشتن سپر دفاعی کارآمد و قابل اتکاست.

ح برخی تحلیلگران معتقدند کشور در دهه‌های گذشته گرفتار نوعی «آرمان‌گرایی تعجیلی» و «واقع‌گرایی تاخیری» بوده است؛ به این معنا که تصمیمات آرمان‌گرایانه را زود هنگام اتخاذ کرده، اما زمانی به واقع‌گرایی روی آورده که بخشی از ظرفیت‌های راهبردی خود را از دست داده است. از سوی دیگر، شما نیز اخیرا گفته‌اید که کارت راهبردی تنگه هرمز به تدریج در حال از دست دادن کارایی خود است. آیا این دو موضوع را می‌توان با یکدیگر مرتبط دانست و نتیجه گرفت که بخشی از اهرم‌های راهبردی ایران به همین دلیل تضعیف شده‌اند؟

بله، ببینید در مقاطع مختلف، برای کسب امتیاز در مذاکرات، داشتن برخی اهرم‌ها اهمیت بسیار زیادی دارد. تنگه هرمز یکی از همین گلوگاه‌های راهبردی بود که می‌توانست زمینه دریافت امتیاز از طرف مقابل را فراهم کند. برای مثال، آمریکایی‌ها می‌توانستند بگویند ما محاصره دریایی را برمی‌داریم و شما نیز در مقابل، محدودیت‌های مربوط به تنگه هرمز را کنار بگذارید. در واقع، این همان کارتی بود که ایران در اختیار داشت. اگر چنین موقعیت ژئوپلیتیکی و ژئوا ی وجود نداشت، طبیعی بود که امکان وادارکردن آمریکا به دادن چنین امتیازی نیز فراهم نمی‌شد و طرف مقابل درخواست امتیازات بیشتری را مطرح می‌کرد.

اما درباره بحث آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی، معتقدم از ابتدای انقلاب اشتباهات متعددی رخ داده است که اکنون دیگر پرداختن به آنها چندان موضوعیت ندارد و گذشته است. با این حال، اگر امروز بخواهیم رویکردی واقع‌گرایانه اتخاذ کنیم، هنوز هم امتیازاتی در اختیار داریم و باید دید چگونه می‌توان از آنها به بهترین شکل استفاده کرد. با این همه، مسئله اصلی این است که طرف مقابل امروز توان و ظرفیت‌های ما را به خوبی می‌شناسد. هر زمان که اراده کند به ما حمله می‌کند، زیرساخت‌های کشور را هدف قرار می‌دهد و با برنامه‌ریزی، مراکز صنعتی و تولیدی را مورد حمله قرار می‌دهد تا چرخه تولید کشور را مختل کند. بنابراین، حتی اگر امروز به سمت واقع‌گرایی نیز حرکت کنیم، در برخی حوزه‌ها دست ما نسبت به گذشته خالی‌تر شده است.

ح اگر این چهار دهه را مبنای ارزیابی قرار دهیم و بپذیریم که فرصت بازاندیشی درباره مسیر طی شده فراهم است، از نظر شما جمهوری اسلامی در شرایط کنونی چه راهبردی باید در پیش بگیرد؟
امروز ایران با مجموعه‌ای از اختلافات و چالش‌های اساسی با ایالات متحده مواجه است. آمریکایی‌ها همواره تأکید می‌کنند که ایران نباید به سلاح هسته‌ای دست یابد و این موضوع را به‌طور مکرر تکرار می‌کنند. اما به اعتقاد من، مسئله اصلی صرفا موضوع سلاح هسته‌ای نیست، بلکه هدف نهایی، تضعیف ایران است. اگر از دریای مدیترانه تا مرزهای شرقی جهان اسلام را بررسی کنید، به نظر من مشاهده می‌شود که آمریکا طی حدود ۲۵ سال گذشته، در چارچوب برنامه‌های خود، وضعیت کشورهای این منطقه را به‌گونه‌ای رقم زده است که امروز شاهد آن هستیم. سوریه در شرایط فعلی قرار دارد، لبنان و حزب‌الله با وضعیت کنونی روبرو هستند، عراق و افغانستان نیز طی دو دهه گذشته به شرایطی رسیده‌اند که هنوز به ثبات کامل سیاسی دست نیافته‌اند. درباره کشورهای عربی نیز به باور من، طرح‌هایی وجود داشته که براساس آن، زیرساخت‌های برخی کشورها تخریب و سپس

یادداشت

تقویت روند هجینگ در خلیج فارس



سیدمحمد حسینی

سفر سابق جمهوری اسلامی ایران در عربستان سعودی

سیاست هجینگ (Hedging policy) معنای ای متفاوت اما نزدیک به هم دارد. در آینده‌پژوهی، ترسیم راهکارهای بدیل در صورت ناکارآمدی راهکار در حال اجرا را هجینگ می‌گویند. هجینگ در سیاست خارجی، موازنه‌سازی یا موازنه‌گرایی ژئوپلیتیک است؛ به‌گونه‌ای که قدرت‌های منطقه‌ای از طریق یارکشی از بیرون یا اتحاد با قدرت‌های برون‌منطقه‌ای سعی می‌کنند توازن قدرت در منطقه را به سود خود تغییر دهند.

سیاست هجینگ یا موازنه‌گرایی ژئوپلیتیک، روندی با قدمت صدساله در منطقه دارد و نقطه آغازین آن را باید در تاریخ منطقه پیش از فروپاشی عثمانی –اتحاد عثمانی با آلمان به منظور موازنه‌کردن روسیه تزاری– دنبال کنیم. این روند تاریخی از آن موقع تاکنون در فرم‌های مختلف تجلی پیدا کرده است، اما به‌طور مشخص پس از بهار عربی ۲۰۱۱ سیاست هجینگ با پیشتازی عربستان سعودی در منطقه تقویت شد. سقوط حسنی مبارک در مصر زنگ خطری برای حاکمان سعودی بود تا با تنوع‌بخشی در روابط با قدرت‌های بزرگ، علاوه بر کاهش وابستگی امنیتی به آمریکا، فرصت‌های جدید اقتصادی و سیاسی برای خود ایجاد کنند و موازنه ژئوپلیتیک را نیز به نفع خود در منطقه تغییر دهند. گسترش روابط عربستان با اروپا، روسیه و به‌خصوص چین را باید در ذیل سیاست هجینگ تعبیر و تفسیر کرد. عربستان با اروپا و روسیه عمدتا هجینگ سیاسی و با چین عمدتا هجینگ اقتصادی را دنبال می‌کند. پیمان نظامی عربستان با پاکستان که در ادامه مشوق پیمان نظامی سایر کشورهای منطقه، همکاری ازجمله پیمان نظامی کویت با پاکستان در چند روز گذشته شده است، ذیل هجینگ نظامی عربستان قرار می‌گیرد.

حالا ببینیم سیاست هجینگ چه فرصت‌ها و تهدیدهایی را متوجه ایران خواهد کرد.

فرصت‌ها و تهدیدهایی را متوجه ایران خواهد کرد:

- با حضور و نفوذ چین، روسیه، پاکستان و احتمالا هند (از طریق امارات) در منطقه، سیاست هجینگ موجب می‌شود انحصار نظم لیبرال در منطقه از آمریکا گرفته شود.
- رقابت قدرت‌های بزرگ در منطقه در سایه سیاست هجینگ افزایش می‌یابد و این فرصتی برای بازی ماهرانه ایران در شکاف میان قدرت‌های بزرگ را فراهم می‌کند.
- هجینگ در بلندمدت وابستگی امنیتی کشورهای عربی به آمریکا را کاهش می‌دهد.
- با توجه به پیوندهای ژئوپلیتیک ایران با ترکیه و پاکستان، هجینگ عربستان و کویت با پاکستان برخلاف تصور خیلی‌ها برای ایران تهدید نیست بلکه ثبات‌آفرین است.
- سیاست هجینگ مزیت ژئوپلیتیک ایران به‌ویژه تنگه هرمز را تقویت می‌کند.

تهدیدها:

- سیاست هجینگ، نظم منطقه‌ای درون‌زا را با اخلال مواجه می‌کند
- هجینگ در بلندمدت وابستگی عادی‌سازی روابط اعراب با اسرائیل است.
- تقویت اهمیت تنگه هرمز بر اثر هجینگ می‌تواند هم به احداث کریدورهای بدیل منجر شود و هم اجماع شورای امنیت را علیه ایران فراهم کند.
- هجینگ در خلیج فارس می‌تواند جایگاه ایران در سیاست خارجی چین و روسیه را تضعیف کند.